

میدون و سوفیا

اتوی من را به برق بزن ونزوللا



✎ **پوریا عالمی**

• سوفیا... عشقم...

به این خبر دقت کن:

نیروهای امنیتی ونزوللا منزل رئیس‌جمهور خودخوانده این کشور را در کاراکاس محاصره کردند. نیروهای امنیتی ونزوللا منزل «خوان گوایدو»، رهبر مخالفان و رئیس‌جمهور خودخوانده ونزوللا را در کاراکاس محاصره کردند.

خوان گوایدو چهارشنبه هفته گذشته خود را به‌عنوان رئیس‌جمهور موقت ونزوللا معرفی کرده و این اقدام با حمایت آمریکا و سایر کشورهای غربی و برخی کشورهای آمریکای جنوبی روبه‌رو شده است.

این در شرایطی است که دادستان کل ونزوللا تحقیقاتی را درباره اقدامات خوان گوایدو آغاز کرده و وی را ممنوع‌الخروج کرده است.

می‌دانی سوفیا؟ من هیچی ندارم بگویم. هیچ تحلیلی ندارم. فقط یک اتد دارم که می‌توانم بفرستم ونزوللا. تا در اعتراض به مادورو مردم بزنند به برق.

عاشق اتویی تو؛ میدون دوم.

پیشخوان

سوک سانچی، بندرودریا

تازه‌ترین شماره ماهنامه دریانوردی «بندر و دریا» به فاجعه سانچی نگاه ویژه‌ای دارد. در بخش پرونده مقاله «بدرقه بی‌پایان» به خانواده‌های داغدار و چشم‌انتظار یک سال بعد از آن حادثه پرداخته و در بخش «مشقت دریا» نیز به هفت نکته کمتر گفته‌شده درباره زندگی و کار دریانوردان ایرانی در روزگار تحریم و پسانساجی پرداخته است؛ برد دریایی ایران، عزم دولت برای زدودن رسوب کالا در بنادر و نقش تجارت دریایی در بهبود وضعیت اقتصادی کشور، از جمله مسائل مطرح‌شده در بخش اقتصاد این شماره است. بندر و دریا در ۸۸ صفحه منتشر شده و قیمت آن ۱۵ هزار تومان است.



شرق روزنامه

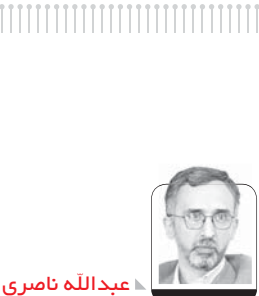
www.sharghdaily.ir

شنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۷ • ۲۶ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ • ۲ فوریه ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۳۵۸ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۸ • اذان مغرب ۱۷:۵۱ • اذان صبح‌فردا ۵:۳۸ • طلوع آفتاب ۷:۰۳

روزنفرها

کارتون خواب

✎ **کریستین مارکو**



✎ **عبدالله نامری**

در روان‌شناسی اجتماعی عموم مردم ایران می‌توان به این جمع‌بندی رسید که جامعه ایرانی تمایل دارد بخت و اقبال همیشه همراهش باشد و در همه مراحل از او پیروی کند. برای مثال، جوانی که سال پایان تحصیلات دبیرستانی خود را سال سرنوشت زندگی خود می‌داند و اگر در رشته دانشگاهی خود پذیرش نشود، پایان حیات ثمربخش خود می‌داند یا ورزشکاری که در قالب ورزش فردی یا گروهی در یک میارزه ملی یا فراملی شرکت می‌کند، نمی‌تواند بپذیرد شکست بیش از آنکه یک ناهنجاری تلقی شود، اگر بسا برنامه‌ریزی مطلوب، واقع‌گرایانه و عقلانی رخ داده باشد، بیشتر دیک هنجار خواهد بود و در برابر، توهم «شکست‌ناپذیری» می‌تواند به‌تعبیر آلبرت اینشتین، یک پیروزی در حال

منظومه خاموش ۲۲

پیکر سوخته

مهدی ججوانی

به فوقانی، فرمانده دسته اشاره کردم و او گفت که به عقب برگرد. پشت خاکریز آب بود. از عرض آب و قسمتی که کم‌عمق بود و تقریباً به زمین رسیده بود رد شدم. آب و گل درهم شده بودند. بعد از آب خاکریز دیگری بود که همراه با چند نفر دیگر از آن هم گذشتم. نمی‌توانستم بدوم، ولی چون احتمال داشت عراقی‌ها مرا از پشت با تکتیر بزنند مجبور بودم که به درد اعتنا نکم و حداقل تند راه بروم. اصلاً جای ایستادن نبود. پشت خاکریز یک خودرو و تانک خودی دیدم که با توپ مستقیم عراقی‌ها سوخته و آتش گرفته بودند. آتش فروکش کرده بود. اما دود سیاهی از تانک و خودرو بلند بود. کلی مهمات و کوله‌پشتی و وسایل دیگر هم در آتش سوخته بودند. از کنار تانک و خودرو رد شدم. بوی سوختگی آن قدر تند و شدید بود که یک دنیا تلخی را به جانم ریخت. از همه ناراحت‌کننده‌تر پیکر سوخته و زغال‌شده راننده خودرو بود که در خود پیچیده شده بود. هر لحظه امکان تکرار این صحنه وجود داشت، به‌خصوص اگر عراقی‌ها می‌دیدند که عده‌ای از ما در حال بازگشت به عقبیم. چشمم به یک ماشین خورد که گرچه آمبولانس نبود، اما می‌خواست مجروحی را با برانکارد به عقب ببرد. چند نفر برانکارد را از پشت توی ماشین می‌گذاشتند. تا خودم را به راننده برسانم، ماشین حرکت کرده بود. داد زدم و دستم را تکان دادم. ایستاد و نایستاد. داد زدم و در جلو را باز کردم. رزمنده‌ای که بغل راننده نشسته بود، پایین آمد و کمکم کرد. با آه و ناله خودم را بالا کشیدم و توی ماشین کنار راننده ولو شدم. هنوز بغل‌دستی‌ام در را نبسته بود که ماشین جاکن شد و با شتاب به راه افتاد. برسانم، ماشین حرکت کرده بود. به سرعت حرکت می‌کرد. تکان دادم. ایستاد و نایستاد. داد زدم و در جلو را باز کردم. رزمنده‌ای که بغل راننده نشسته بود، پایین آمد و کمکم کرد. با آه و ناله خودم را بالا کشیدم و توی ماشین کنار راننده ولو شدم. هنوز بغل‌دستی‌ام در را نبسته بود که ماشین جاکن شد و با شتاب به راه افتاد. راننده خیلی عصبی بود و به سرعت حرکت می‌کرد. جاده در دید دشمن و حرکت در آن خیلی خطرناک بود. این را می‌شد از ماشین‌های سوخته‌ای که در کنار یا وسط جاده افتاده بودند فهمید. تنها ماشین سالم یک وانت تویوتا بود که آن هم به‌خاطر سرعت زیاد از جاده منحرف و لاستیک‌های طرف راستش توی گل‌های کنار جاده فرو شده بود. عراق جاده را با خمپاره‌هایش چنان شخم زده بود که دیگر از آن جاده صاف قبل از عملیات خبری نبود. گاهی چاله انفجار در وسط جاده آن‌قدر گود بود که ماشین ما مجبور می‌شد سرش را بچرخاند و از کنار گودال رد شود. ماشینی را تصور کنید که بر از سرنشین است و در هوای گرگ‌ومیش و نیمه‌تاریک مجبور است هم با سرعت حرکت کند و هم ماریج، اینها همه یک طرف و ناله‌های مجروحی که با پای شکسته روی برانکارد به هوا می‌پزد و چپ و راست می‌شد طرف دیگر. اعصاب راننده خرد شده بود و با صدای نازکش یک‌ریز جیغ می‌کشید و حرص می‌خورد. احساس می‌کردم بیش از حد عصبی است. من هم با بالا و پایین‌شدن ماشین، دردم شدید می‌شد. اما صدایم را فرومی‌خوردم تا راننده دلش به رحم نیاید و حتی نیش‌ترمزی نزنند و هرچه سریع‌تر از منطقه آتش خارج شویم. البته کار من بیشتر از آنکه فداکاری باشد، عملی علاقه‌نا و حساب‌شده بود. وانگهی درد من آن‌قدرها هم شدید نبود وگرنه اگر من هم پایم مثل آن دوست مجروح، شکسته بود، حتماً اختیارم را از دست می‌دادم و هوار می‌زدم.

پرنده آبی

چهلمین سالگرد انقلاب

برخی تصاویر از استقبال میلیونی از امام خمینی (ره) منتشر شده است؛ استقبالی که هنوز در گینس رکورددار است.



سلام به فردا

فقط پیروزی و دیگر هیچ!

بیشرفت باشد. سرگذشت ادیسون هدیه‌بخش روشنائی و برق را شنیده‌ایم که وقتی برای تولید لامپ قریب هزار بار آزمایش‌های او به بن‌بست می‌رسد، وقتی از او پرسش می‌کنند که چرا این‌همه شکست و این‌همه اراده برای تداوم کار و پیگیری پیروزی، در پاسخ می‌گوید تازه هزار بار و از هزار راه متوجه شدم که اختراع مورد نظرم به‌دست نمی‌آید و این‌همه مراحل خود برابیم دستاورد و پیروزی است. شاید بتوان گفت در روند تعلیم و تربیت ما ایرانیان بیش از آنکه واقع‌گرایی نشان داده شود، ایده‌آل‌پنداری تفهیم شده است و بیش از آنکه عقل‌گرایی و مراحل رشد و کمال آن نشان داده شود تا باور و تصمیم عقیدتی ملکه ما شود، بر احساسات و هیجانات تأکید می‌شود. در کشورهای غیرمردن اساسا تصمیمات هیجانی مدنظر است و از آنجا که انسان فطرتاً کمال‌طلب است، پدیده شکست با این ویژگی سازگاری ندارد؛ در حالی‌که از رهگذر آموزه‌های دین و دریافت‌های نظری، باور داریم بندگان خدا در برابر ذات باری‌تعالی هربار که توبه می‌شکنند، تصمیم خود را

شکست‌یافته می‌بینند راه برای طی‌شدن دوباره و رسیدن به وعده و معیاد (قول و قرار بنده با خدا) باز است. به عبارت دیگر، خداوند به بنده خود می‌گوید پس از هر شکست، راه برایت باز است. باید باور کنیم سخت‌بودن «شکست» در ذهن و اندیشه ما به این علت است که هیجان‌زدگی و احساسات بر عقلانیت ما غلبه دارد. انسان و هر گروه اجتماعی در هر حوزه‌ای از فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و علمی خود اگر واقع‌گرا باشد و در برابر هیچ شکستی تسلیم نشود، شکست را باور می‌کند و بپذیری آن می‌شود و می‌داند تلاش برای رسیدن به یک قله همان اندازه شیرین است که رسیدن به خود قله.

بنابراین برای رسیدن به قله مسیری را انتخاب می‌کند که با همه فکر و توان او هماهنگ باشد. تشخیص مسیر درست هم «قدرت» می‌خواهد- قدرت مادی و معنوی

- و هم فراست و زیرکی طلب می‌کند و هم شجاعت را خواستار است.

این سه، طعم شکست را برای ما شیرین می‌کند.

دور دنیا

گسترش گفتمان فاشیسم در آمریکا و جهان

بلکه با نفوذ به شیوه گفتار بحث‌های سیاسی پیش ببرند. شواهد حاکی از آن است که این روزها «پوپولیست‌ها»ی راست افراطی، اقتدارگرایان و در واقع فاشیست‌ها، آگاهانه جنگ کلمات را برای پیروزی در جنگ افکار برگزیده‌اند.

نویسنده این مقاله با پرداختن به «هنر جنگ معنائشناختی» و مطالعه موردی ترامپ که چگونه با سبک واژه‌گزینی به بهانه «گفتار درست و موثق» توانست به قدرت برسد، به این موضوع پرداخته که او در واقع پیرو روش جمهوری‌خواهان و ابداع سیستم ایجاد یک فرهنگ لغات خاص از سوی نیوت گینگریچ، نامزد جمهوری‌خواهان در آن زمان، است که در کتابی به نام «زبان: مکانیسمی کلیدی برای کنترل» شرح داده شده است. درعین‌حال، روش گینگریچ منحصربه‌فرد نیست و راست افراطی اروپا نیز از نوعی دیکشنری متاپلیتیک برای اثرگذاری بر افکار عمومی استفاده می‌کند که در چندین کتاب شاخص آنان به آن اشاره شده است.

همچنین نویسنده در بخشی از مقاله با عنوان «فاشیسمی که می‌توانید به خانه نزد مادرتان ببرید»، به نوعی بازی کلامی و واژه‌سازی برای خفیف نشان‌دادن میزان خشونت و سبعیت ذاتی فاشیست‌ها نزد افکار عمومی پرداخته و به نقل از کلمبرر نوشته است: «کلمات می‌توانند مانند دوزهای بسیار کوچک از سم رسانیک باشند که بدون توجه خورده می‌شوند و ظاهراً تأثیری ندارند؛ اما به مرور و بعد از زمانی کوتاه، تأثیر خود را نشان می‌دهند». همچنین در بخشی از این مقاله با عنوان «ما با آنها»، به قرائت خاصی از داروینیسم اجتماعی پرداخته است که مبنای هر تفکر فاشیستی قرار می‌گیرد و نوعی گروه‌گرایی برتری‌طلبانه و ستیزه‌جویانه را که اسطوره برتری ملی یکی از مصادیق شاخص آن است، مطرح می‌کند. نویسنده به موضوع تنازع بقا و سوءاستفاده فاشیست‌ها از تهدیدهای واقعی مانند گرم‌شدن زمین یا بحران غذا و برشمردن عوامل خیالی به‌جای واقعی برای پیشبرد اهداف خود می‌پردازد و این مسئله را بیان می‌کند که چگونه در گفتمان فاشیستی، مفهوم «برتری» جای «آزادی، برابری و برادری» را می‌گیرد و چگونه با قلب معنای واقعی مفاهیمی مانند «روشنگری اروپایی»، درست متضاد آنچه در ذهن متفکرانسی مانند کانت یا هیوم می‌گذشت، پیاده می‌شود. «تردستی‌های زبان‌شناختی» فاشیست‌ها و همچنین مصادره به مطلوب مفاهیمی مانند «شایسته‌سالاری» از دیگر جنبه‌هایی است که در این مقاله زیر ذره‌بین رفته است.

اتفاق

رؤیای صلح در افغانستان

آن منطقه کوهستانی چنان دور از دسترس است که به منطقه افسانه‌ای شانگری-لا می‌ماند. طاهره، زنی ۲۸ ساله که عکاس است، می‌گوید: «کیفم را برمی‌دارم، چند دست لباس و یک دوربین، از وسیله نقلیه عمومی استفاده می‌کنم، به ماشین شخصی. می‌روم کوه‌نوردی در پنجشیر و در هلمند به موسیقی گوش می‌دهم. می‌روم به قندهار تا شهر جدید آینو منا را ببینم. شنیده‌ام مثل دویی شده است. از دختران بدخشان عکس می‌گیرم و می‌روم به ننگرهار که سیک‌ها در آنجا هستند و با آنها می‌رقصم». در این گزارش از زنان یک زندانی ۳۶ساله طالبان آمده است: «اولین اسباب‌بازی‌ای که در عمرم داشتم یک تفنگ بود. یک تفنگ واقعی. ما دیگر از جنگیدن خسته شده‌ایم». او درباره رفايش برای آینده بعد از صلح می‌گوید: «ازدواج می‌کنم. نامزدم تا الان پنج سال است که منتظر نامنده». یکی دیگر از افراد طالبان که اکنون آزاد است و در جوزجان زندگی می‌کند، گفته است: «اولین کاری که می‌کنم، این است که بروم و پدر و مادرم را ببینم». او شش سال است که بعد از آن هم دلش می‌خواهد به شهرهای شمالی برسد. فقط و فقط برای آنکه بتواند بدون ترس در آن شهرها پیاده‌روی کند.

روزنامه آمریکایی نیویورک‌تایمز ضمن گزارشی با عنوان «رؤیای ما از صلح: تصور پایان جنگ در افغانستان» نگاهی انداخته به موضوع مذاکرات صلح افغانستان و دیدگاه‌های مردم درباره این مذاکرات و چشم‌انداز آنها برای آینده این کشور. در این گزارش یک مرد روزنامه‌نگار افغان از زنی که همکار اوست، می‌پرسد: «اگر صلح شود، اولین کاری که می‌کنی چیست؟» زن خبرنگار که فاطمه نام دارد، جواب می‌دهد: «می‌روم اسب‌سواری» و توضیح می‌دهد آخرین‌بار در کودکی و در روستای زادگاهش سوار اسب شده و بعدتر آن روستا به دست طالبان افتاده است. زن می‌گوید: «بعد می‌روم روستایم را می‌بینم. تو چه‌کار می‌کنی؟» مرد که فهم نام دارد، جواب می‌دهد: «مونورسیکلت می‌خرم، ولی دوتا دوربین روی آن کار می‌گذارم و می‌روم به مناطقی که الان تحت کنترل طالبان هستند؛ اوروزگان، زابل، هلمند. بعدش هم دایکندی و بامیان. می‌خواهم از جایی غیر از هوایما آنجاها را ببینم». زنی ۳۵ساله که اکنون یک کانال تلویزیونی را اداره می‌کند، در پاسخ به این پرسش که چه رؤیایی برای بعد از صلح دارد، می‌گوید آرزویش این است که در منطقه دورافتاده نورستان یک رستوران باز کند و توضیح می‌دهد که